

خشونتى به نام محبت

Photo: Polina Gazhur//www.shutterstock.com

مازیار بهرامی

طبق آمار یونیسف، این احتمال وجود دارد که کودکان معلول سه تا چهار برابر دیگر کودکان، قربانی خشونت شوند.

بنا بر همین آمار یونیسف، «۴/۰۲ درصد خشونت علیه کودکان معلول، خشونت فیزیکی و ۷/۳۱ درصد خشونت جنسی است.»

نوع معلولیت نیز با شیوع گونه‌های مختلف خشونت در ارتباط است. برای نمونه «کودکان معلول ذهنی یا فکری نسبت به همسالان غیر معلولشان ۶/۴ بار بیشتر در معرض قربانی شدن در اثر خشونت جنسی هستند.»

فشار بر خانواده برای نگهداری از کودکان معلول، عاملی برای شدت یافتن احتمال خشونت‌ورزی علیه آنها در محیط خانه است. از سوی دیگر این فشار، مسیر سپردن کودکان به آسایشگاه‌های معلولان را هموار می‌سازد که این خانه دوم نیز موقعیتی جدید برای اعمال خشونت‌های جسمی و جنسی علیه آنهاست.

اواخر سال گذشته بود که انتشار تصاویر کتک زدن کودکان اوتیستیک از سوی پرستاران در آسایشگاه «مهر ایرانیان»، موجی از احساس‌های منفی را برانگیخت.

از میان انواع خشونت‌ها علیه معلولان، خشونت‌هایی که در خانه و البته به صورت روانی صورت می‌گیرد، یکی از پیچیده‌ترین، سرریخته‌ترین و پنهان‌ترین نوع خشونت‌ها علیه این گروه است. سرریخته از این نظر که چون در محیط‌های عمومی صورت نمی‌گیرد، امکان دخالت و محافظت نهادهای مسئول از معلول را پایین می‌آورد یا حتی از بین می‌برد. از سوی دیگر چون این خشونت جنبه «روانی» دارد، سخن گفتن از آن حتی در صورت دخالت دیگران، بسیار دشوارتر از دیگر انواع خشونت‌های جسمی و جنسی است.

ستاندن کنترل زندگی فرد معلول از سوی اعضای خانواده که دست کم گرفتن توانایی‌های او را نیز به همراه دارد، یکی از شایع‌ترین خشونت‌های روانی علیه معلولان در محیط خانه است.

در این حالت، به نسبت ناآگاهی خانواده از بیماری فرد معلول و توانایی‌ها و ناتوانی‌های او، میزان دخالت آنها در امور و حریم شخصی فرد تغییر می‌کند.

بیشتر بخوانید:

[زندانی به وسعت یک زندگی](#)

[بازارچه خیریه؛ نمادین‌سازی مسئولیت اجتماعی](#)

[طوبی و مهتاب؛ تجربه دو طرد شده](#)

باید افزود این تنها درک و تفسیر خانواده از توانایی‌ها و ناتوانی‌های عضو معلول خود نیست که دامنه تجاوز آنها به حریم خصوصی او را بر می‌سازد، بلکه حس دیگر اعضای خانواده به ویژه والدین از ریشه‌های پدید آمدن معلولیت فرزند نیز در این کنترل‌گری بسیار موثر است.

احساس گناه والدین؛ یکی از ریشه‌های کنترل‌گری

عذاب وجدان والدین و احساس تقصیر آنها به خاطر بروز معلولیت جسمی و ذهنی فرزند، مسیر تحقیر هستی و موجودیت او را فراهم می‌کند.

در این حالت، کنترل خواب و خوراک و روابط و فعالیت جسمی و ذهنی فرد معلول در دستان اعضای «سالم» خانواده به ویژه پدر و مادر قرار می‌گیرد.

نوشین، فعال مدنی ساکن اصفهان است که از کودکی «خاطره وحشتناک «بگومگوهای پدر و مادر بر سر» مقصر اصلی «بیماری

«هیدروسفال» را در ذهن دارد.

احساس گناه والدین تحصیل کرده او باعث شده بوده نوشین با وجود داشتن توان راه رفتن - هر چند کمی به سختی - هیچگاه از سوی پدرش اجازه تنهایی به مدرسه رفتن را نیابد؛ مجوزی که حتی تا دوران دانشگاه نیز برای او صادر نشده بوده. تجاوزی آشکار به حریم خصوصی او به نام «محبت».

نوشین می‌گوید: «هیچ گاه فرصت مشارکت در کارهای خانه را نیافتم و حتی مادرم به بهانه «مراقبت»، به حدی در سبک زندگی‌ام دخالت می‌کرد که گاه هوس انجام کارهای مضر برای چشیدن طعم خروج از دایره کنترل آنها به سرم می‌زد.»

او اما حالا نه تنها در امور شخصی خود فردی موفق به شمار می‌آید بلکه توانسته با فعالیت در زمینه محیط زیست برای جامعه نیز فردی سودمند به حساب آید.

نوشین معتقد است: «هر چند دخالت‌های خرد کننده پدر و مادر در زندگی شخصی، اعتماد به نفسم را خدشه‌دار کرد، اما زمینه غیرمستقیم موفقیت را در عرصه‌های فردی و اجتماعی فراهم کرد.»

[عضو کانال تلگرام خانه امن بشوید.](#)

کنار آمدن با جنگ درونی، راز مراقبت سالم از فرزند معلول

نیوشا شهروان، روان‌شناس بالینی، در مورد بسترها و نتایج کنترل افراطی زندگی معلولان از سوی والدین آنها می‌گوید: «در جامعه ما مفهوم «معلولیت» هنوز مفهوم بسیار پیچیده‌ای است و برای خیلی از خانواده‌ها حکم «تابو» دارد. من مراجعینی دارم که برای مشاوره پیش از ازدواج سراغ من می‌آیند و اگر فردی مثل خواهر یا برادر آنها ناتوانی جسمی یا روان‌شناختی داشته باشد، دغدغه‌شان این است که چه طور باید این ناتوانی را با خواستگار خود مطرح کنند تا طرف مقابل این موضوع را عاملی منفی تلقی نکند.»

این روان‌شناس که در حوزه «زوج درمانی» فعالیت می‌کند، در مورد دلایل بروز این معضل می‌گوید: «فرهنگ ما مفهوم معلولیت را با شرم پیوند زده و این تاثیر منفی‌اش را دقیقاً روی خانواده‌ها یا افرادی می‌گذارد که از لحاظ جسمی و روانی متفاوت از هنجار جامعه هستند. والدین بچه‌های معلول برای اینکه فرزندان‌شان کمترین آسیب روانی را تحمل کنند، سعی می‌کنند از بچه‌ها در جامعه، مدرسه و حتی مهمانی‌ها محافظت کنند. این محافظت طبیعتاً غریزی‌ترین رفتاری است که ما به عنوان والدین در این شرایط انجام می‌دهیم اما افراط در حمایت، می‌تواند «حس جدا افتادگی، شبیه دیگران نبودن و مداوم فکر کردن به اینکه دیگران درباره من چه فکر می‌کنند» را برای فرزند معلول نهادینه کند و ترس‌های ناسازگارانه زیادی در او به وجود بیاورد.»

نیوشا شهروان با ذکر مثالی از کودکان دچار مشکل تکلم می‌گوید: «در مورد چنین بچه‌هایی، وقتی والدین در درون خود از مدل ادای کلمه فرزند خجالت‌زده شوند، ممکن است به رفتارهای مراقبتی بیش از حد دست بزنند که خود همین کار، باعث از بین رفتن عزت نفس فرزند می‌شود و در نهایت تردید در توانایی ارتباط برقرار کردن با دیگران را در ذهن او تقویت می‌کند.»

به عقیده این روان‌شناس بالینی، عواقب این نوع رابطه غیرمتعادل میان والدین و فرزند معلول چنین است: «به تدریج با اعمال رفتارهای مراقبتی بیش از حد، رابطه ما و فرزندان بیشتر از پیش به هم گره می‌خورد و این وابستگی در دراز مدت عواقب ترسناک‌تری به دنبال دارد. وقتی ما به عنوان والدین، هر تفاوت جسمی یا روان‌شناختی فرزندمان را به شکلی سالم بپذیریم و بتوانیم بر جنگ‌های روانی و درونی خود غلبه کنیم، آن زمان است که می‌توانیم رفتارهای مراقبتی سالمی داشته باشیم که نه تنها آسیبی به عزت نفس بچه‌ها نزند، که برعکس این باور را تقویت کند که ناتوانی قرار نیست کل زندگی پیش رو و آینده را تباہ کند.»